منوچهرجمالی

سکولاریته ، مهرورزی به زندگی درگیتی است
اسلام ،
زندگی دردنیا را خوارمیشمارد
ولی بنیادِ فرهنگ ایران ،
مهرورزی به زندگی دردنیاست
درفرهنگ ایران،
گیتی(=دنیا)،جانان(معشوقه)است

درفرهنگ ایران، مهرورزی به «زندگی کردن درگیتی»، مهرورزیدن به« خدا»هست . این سخن ، یک تشبیه وتمثیل شاعرانه، یاازادعاهای دروغین اسلامهای راستین نیست . مهرورزی به زندگی درگیتی ، **مثل و شبیهِ** مهرورزیدن به خدا نیست ، بلکه **با مهرورزیدن به خدا ، اینهمانی دارد** . کسیکه گیتی را در نگهداری و پرورش و آباد کردن ، شاد میسازد، و جانهایِ مردمان و جانوران و گیاهان را می پرورد ، نیایش خدارا کرده است ، و نیاز به رفتن به مسجد وکلیسا و کنیسه و ... ندارد ، چون سراسر دنیا و اجتماع وطبیعت، نیایشگاه اوست . دنیا، بخودی خودش ، مسجد و کلیسا ونیایشگاه به معنای واقعی است . اینهم باز تسبیهی و تمثیلی، فهمیده نشود . **درفرهنگ ایران، خدا ، تا گیتی یا**

دنیا نشده است ، خدا نیست . اینست که پرستاری کردن و شادساختن گیتی ، و آبادساختن گیتی ، و آراستن گیتی (جهان آرائی = که سیاست باشد) ، پرستش خداست ، چون ، **خودِ خدا ، تحول به گیتی یافته است و درگیتی شدن ، خدا شده است** . خدا ، در دنیاشدن ، به مقام خدائی رسیده است، و پیش ازآن ، خدا نبوده است. **دین ، چیزی جز مهر ورزیدن به زندگی درگیتی نیست** ، چون گیتی ، که به معنای « مجموعه همه جانها، یا جانان » است ، دو معنا دارد .« جانان »، به معنایِ « معشوقه» هم هست . علت نیز آنست که سیمرغ ، که معشوقه انسانهاست ، « « خوشه همه جانها » ، یا بسخنی دیگر، « جانان » هم هست . عشق به جانان ، چیزی جز عشق ورزیدن به جان ، که همان زندگی درگیتی است ، نیست . **هرجانی ، دانه ای ازخوشهِ سیمرغست ، چون درسیمرغ ، همه جانها باهم جمع شده و با هم میآمیزند** . واژهِ « جانان » در ادبیات ما ، رد پای این اندشه ژرف است که فراموش ساخته شده است . انسان ، جان را که زندگی باشد ، دوست میدارد چون،اینهمانی با جانان دارد.« جان » که در اوستا « گیان= گی+ یان» میباشد ، به معنای«لانه سیمرغ» است.

دین ما، مهرتو ومذهب ما، خدمت تو
تا نگوئی که درین عشق تو، مامختصریم

در ادیان نوری ، نیایش وپرستش ، **تعظیم واظهارعبودیت** (عبد بودن) به الله یا یهوه یا پدرآسمانی یا اهورامزداست . درحالیکه در فرهنگ ایران ، انسان ، در برابر خدا ، اقرار به عظمت او و ُخردی خود ، اقرار به قدرت او، وعجزوناتوانی خود ، ... نمیکند، بلکه رابطه ای به کلی متفاوت با خدا دارد . در هزوارش میآید که **« پرستش » ، به معنای « شادونیتن » ، یعنی شادساختن و شادکردن است(یونکر)** . خودِ واژه « پرستیدن» ، همریشه با واژه « پرستاری کردن » است ، که دراصل به معنای « بیمار داری » بوده است. به عبارت دیگری ، کسیکه از گزند رسیدن به زندگی ، انسانی را نگهداری میکرده است ، اورا میپرستیده است . این رابطه انسان با خدا، که چیزی جز پرداختن به جانها در گیتی

، و پرورش و نگهبانی و مهرورزی بدانها درگیتی نیست ، در بخشی از گزیده های زاد اسپرم باقی مانده است . هرچند گرانیگاهِ الهیات زرتشتی ، رویکرد به آخرت (مینو ، زندگی پس ازمرگ) بود ، ولی فرهنگ ایران ، دربرابر گسترش آن اندیشه در رابطه ایرانیان با گیتی ، ایستادگی کرد، و مهرورزی به زندگی درگیتی را ، بخوبی نگاهداشت . این رد پا در گزیده های زاد اسپرم ، بهترین نمونه آنست . دراین بخش ۲۷ دیده میشود که ، سخن از « **یزش مردم**» ، « **یزش گوسپندان**» ، « **یزش گیاهان**» ، یزش همه آفریدگان مادی ، یزش هرکسی پیشه خود را ، .. میرود . یزش ، درفرهنگ ایران ، به معنای « پرستش و عبادت کردن » که ما ازآن داریم نبوده است ، بلکه به معنای « سرودن و جشن ساختن، و برپاکردن شادمانی » بوده است . ایزد یا یزدان ، خویشکاریش ، جشن سازیست .

البته « یزش » در الهیات زرتشتی به معنای « ستایش اورمزد ، شناختن واندیشیدن او است ، به عنوان اصل همه نیکی، آفرینندگی و خدائی- قدرت - معترف بودن به دین او ، و کستی ، نشان دینش را بسته داشتن است – بخش ۲۷گزیده های زاداسپرم » .

ولی درپی این سخن ، سایر یزشها میآید که دربالا شمرده شد . علت هم این بود که ایرانیان ، آفرینش جهان را پیآیند « همکاری سی وسه خدا یا ردان اشون » میدانستند . به همین علت ، کمربندی به کمرمی بستند، که از سی وسه رشته به هم بافته شده بود . « یک اصل یا خدای ناپیدا» بود که سی و دو خدای دیگر، ازآن پیدایش می یافت . **این خدایان ، اینهمانی با بخشهای گوناگون گیتی داشتند ، و آمیخته با آنها بودند** . به همین علت نیز **« شطرنج »، بیانِ عشقبازی انسان ، با این خدایان در گیتی بود** . چنانچه درشطرنج دیده میشود که دوسوی شطرنج که درنطع شطرنج ، ازهم جداناپذیرند (نماد مهر) ، سی و دو خانه است ، که نماد این خدایانند . شطرنج ، نماد بازی عشق میان انسان و گیتی بود ، که پیدایش سی ودو خدا ازیک خدا بودند . این بازی عشق ، « یزش » یا « برپاساختن جشن با گیتی » بود. البته

الهیات زرتشت ، میکوشید که اهورامزدا را از گیتی جداسازد ، ولی فرهنگ ایران ، آنها را از کامیابی دراین تلاشها باز میداشت. چنانچه دیده شد ، یزش را ویژه اورمزد نمیکند . همه چیزها را درگیتی باید « یزید و یشتید و شادمان ساخت » . با همه چیزها درگیتی باید ، جشن همکاری و وصال و عشق گرفت . **هیچ چیزی در دنیا ، یا خود دنیا بطورکلی ، وسیله و آلت نیست** . هیچ چیزی در گیتی را ، نباید به کردار آلت و وسیله گرفت ، و دراندیشه غلبه برآن بود . انسان باید با همکاری با هرچیزی درگیتی ، زندگی کند . **زندگی دردنیا ، همزیستی ، همجانی با دنیا ست** . انسان ، مردمان را یزش میکند ، گیاهان را یزش میکند ، جانوران را یزش میکند . پیشه وشغل خودرا یزش میکند . البته همه این یزشها دراین بخش ، کم و بیش ، رنگ الهیات زرتشتی را میگیرند . ولی یزش کردن ، دعا خواندن به گوش طبیعت نبوده است ، بلکه « شادونیین » ، یا « جشن عروسی برپاکردن » با طبیعت بوده است ، همکاری با طبیعت بوده است ، انبازی با طبیعت بوده است ، همآغوشی با طبیعت بوده است ، همآفرینی با طبیعت بوده است . اینها ، همه برضد غلبه خواهی و سلطه گری برطبیعت است . اینها همه برضد ، آلت ساختن ازهر« جانی و هر زنده » ایست . چنین حقی را انسان ندارد . شادی ، هنوز در کردی و زبانهای دیگر، به معنای « جشن عروسی و سور» است. اساسا ، شاد و خرّ م ، نامهای سیمرغند . شادی کردن ، جشن عروسی گرفتن با سیمرغ است که ازیک دید ، مجموعه همه جانها ، واز دید دیگر، مجموعه همه خدایان است ، که اینهمانی با گیتی دارند . پس **زندگی کردن درگیتی، یزش کردن و پرستیدن دنیا ، جشن عروسی و وصال گرفتن با دنیاست** . آلت و ابزارساختن دنیا ، مطیع خود ساختن دنیا ، قدرت یافتن بر دنیا ، وخوارساختن دنیا در وجود ِ خود (تن وجان خودرا خوارشمردن، و بخشی فرودین آن را اهریمنی یا شیطانی شمر دن) همه ، چیزی جز آزردن خدا ، آزردن جانان ، آزردن سیمرغ نیست .

از این رو فرهنگ ایران ، پیش از آمدن زرتشت ، استوار بر « قداست جان یا زندگی » بود . مسئله بنیادیِ« خرد در گزینش » ، ُگزیدن میان « عروسی یا وصال با گیتی » ، یا«آزردن و پرخاشگری با گیتی ، و چیره شدن برگیتی» بود . ادیان ابراهیمی، شق دوم را برگزیدند وفرهنگ ایران، شق یکم را برگزید . « گیتی » ، درفرهنگ ایران ، تنها معنای « دنیا » درعربی را ندارد ، بلکه گیتی ، مجموعه همه جانهاست ، جانانست ، معشوقه است . گیتی ، غایت ومقصدِ عشق ورزیست . هیچکسی ، معشوقه ویار و دوست خود را نمیآزارد . واژه « دشمن » که مرکب ازدوبخش « دُژ + مان » باشد ، به معنای مینو و تخم خشم است . معنای اصلی «دُژ» ، خشم ، یعنی قهرکردن ، تهدیدکردن و به وحشت انگیختن و چیرگی خواستن و آزردنست . پس دشمن، به معنای « تخم غلبه خواهی و وحشت انگیزی و پرخاشگریست» . « خشم »، معنای تنگ امروزه را نداشنه است . **« بهمن یا هومان » که اصل اصل جهانِ جان و خرد ، و اصل ساماندهی و حکومتگری است ، اصل ضدخشم است** . پس دشمن کسیست که دراندیشه آزردن جانها ، یا دراندیشه آزردن گیتی است . دشمن کسیست که دنیا را خوارمیشمارد ، زندگی کردن در دنیا را خوارو ناچیز (متاع قلیل درقرآن) میشمارد . دنیا را ، فریب میشمارد . وعظ میکند که باید پشت به دنیا کرد . البته این خوارشماریها ، سبب پشت کردن و رها کردن دنیا ، بوسیله موءمنان نمیشود ، بلکه درست ایجاد « حرص به دنیا ، حرص به شهوت رانی ، قدرت پرستی » در موءمنان میکند . **دنیا پرستی ، شهوت پرستی ، قدرت پرستی در موءمنان ، همه پیآیند مستقیم « خوارشمردن دنیا و جسم و تن و آنچه دنیوی » است میباشد** .
همین **خوارشماری دنیا ، اصل پیدایش ریا کاری و دوروئی و نابودن ساختن راستی ، درادیان نوریست** . ریا کاری ، گوهر این ادیانست ، هرچند نیر ، بام وشام نیز برضد آن وعظ میکنند . خوارشمردن دنیا ، دشمنی کردن با دنیا ، با جانها ، با جانان ، با سیمرغست . پیش ازآنکه به دشمنان دنیا ، که به همین علت ،

خواستارغلبه بردنیا و دستیابی قدرت بردنیا و جهانگیری (درجهاد یا درتبلیغ) هستند ، پرداخته شود ، نیکست که مفهوم « جان و زندگی» ، که گیتی یا دنیا ، مجموعه آنهاست ، دراینجا بررسی گردد .

چرا درفرهنگ ایران، جان، زندگی است
جان ، اصل حرکت وگردش وجهش است

شناخت « جان» ، و برابریش با « زندگی درگیتی و زمان » ، نشان میدهد که چرا فرهنگ ایران ، به جان یا زندگی درگیتی مهرمیورزد . جان و زندگی ، اصل حرکتند ، و طبعا گوهر زمان هستند . سکولاریته که از واژه « سکولوم » ساخته شده است، با « حرکت در زمان ، با تحول یا شدن زمان » کار دارد . برای روشن ساختن این نکته مهم ، نگاهی به گزیده های زاد اسپرم بخش سوم میاندازیم که میآید ۱۰- پس مینوی باد..... درزمین پیداشد ۱۱- چون جان که تن را بجنباند و تن به همزوری آن حرکت کند ... » . بندهش بخش چهارم ، پاره ۳۴ دیده میشود که جان انسان را همان باد میداند » جان ، آن که با باد پیوسته ، دم آوردن و بردن .. » . جان ، درفرهنگ ایران یا به شکل « باد» نموده میشود ، یا به شکل « روغن وشیره و افشره وآب » .ازاین رو در عرفان ، سخن از « دریای جان » میرود . علت هم آنست که درباد و در دریا، هوا و آب ، بی شکل هستند و هیچ صورتی به خود نمی پذیرند . **جان ، آنچیزیست که تن را می جنباند و حرکت میدهد** . پیشوند واژه « گیان» که جان باشد ، گی است که برابر با « زی» و « جی » و « ژی » است که پیشوند واژه « **زندگی** » است . این واژه درپهلوی zindakاست که به معنای « حیّ » درعربی است ازzhivandak . درایرانی باستان jivant میباشد که از ریشهzivishn است که به معنای زیستن میباشد . ولیzivindak درپهلوی به معنای « گردنده و جهنده » نیز هست ، وواژه « جیوه » به همین ریشه بازمیگردد، چون فلزی روان و آبکیست. به عبارت دیگر، **جان ، اینهمانی باا صل حرکت**

و جنبش وجهش و گردش دارد . درُکردی ، زیوان ، جنبش و تکان است . زیوانن ، جنبانیدن و تکانیدن است . زیوه ، حرکت است . اینست که دریکجا، معنای تکان وجنبش ، بیشترجلوه گرمیشود . مثلا درکردی ، « ژیان» ، به معنای زندگی است درحالیکه درفارسی ، معنای پرحرکت و پرجنبش، لبالب ازجان و زندگی پیدا میکند ، ودراصل به غُرم که میش کوهی باشد و گور , اطلاق میشده است ، چون **هم میش کوهی و هم گور، اینهمانی باسیمرغ داشتند** . به همین علت نیز بدانها « غرم ژیان» و « گور ژیان » گفته میشده است . چنانکه درشاهنامه درمورد فریدون که کودکیست که ضحاک میخواهد بکشد، و اورا از نزد گاوبرمایون که آرمیتی ، زنخدای زمین است ، نزد سیمرغ برفرازکوه البرز برده میشود ، میآید :

بیاورد فرزند را چون نوند چو غرم ژیان سوی کوه بلند

حتا نام خودِ سیمرغ ، « مرغ ژیان » است . چون پیشوند « ژی » ، همان « جی» و همان » گی » است که نام سیمرغست، و واژه « جان » که « گیان = گی + یان » باشد ، وچیزی جز همین « ژیان » نیست ، به معنای « خانه ومنزل سیمرغ » است . هرجانی ، منزل سیمرغ ، اصل جنبش و حرکت و گردش و جهش است .

چو مرغ ژیان (= سیمرغ) باشدآموزگار
چنین کام دل خواهد از روزگار- فردوسی

همینسان به گور،« گورژیان» گفته میشده است. درشاهنامه میآید:

همی مژده دادش که جنگی پلنگ زگور ژیان کردکوتاه چنگ

گور ژیان ، همان « دیوسپید» است، که کسی جز سیمرغ نیست دربازرفتن گرگین به ایران ودروغ گفتن درکاربیژن، میآید

ازآن بازگشتم چنین نا امید که گورژیان بود دیو سپید

دروصف این گور، همه ویژگیهاس سیمرغ را درشکل زشت ساخته شده، میآورد :

وزآنجا به ایران نهادیم روی همه راه شادان و نخجیرجوی
برآمد یکی گور ازآن مرغزار کزآن خوبترکس نبیند نگار
بکردارگلگون گودرز موی چوخنگ شباهنگ فرهادروی

چوسیمرغ، بال وچو پولاد سم چوشبرنگ بیژن، سروپای ودم
بگردن ، چوشیر و برفتن چوباد تو گفتی که ازرخش داردنژاد
بر بیژن آمد چو پیل بلند بسرش اندر افکند پیچان کمند
فکندن همان بود و رفتن همان دوان گورو،بیژن، پس اندردمان

همین گورکه « اکوان دیو » هم نامیده میشود، با رستم روبرو میشود و هنگامیکه رستم میخوابد ، زمین گرادگرد او را می برد و اورا به آسمان میبرد . گور دراین داستانها ، همان سیمرغ است که زشت و فریبکارساخته شده است . « گور» ، که همان واژه « قبر= گور» باشد ، اساسا معنای « رستاخیزنده و فرشگرد کننده » داشته است . در کردی،هنوز رد پای این معانی باقی مانده است . گوری = تغییر داد ، گوران= تکون یافتن جنین در رحم ، گوران= تکامل یافتن . درواقع **گور، به معنای « آنچه که ناگهان تحول می یابد یا تحول میدهد » هست،** و « بهرام گور» درواقع نام خدای ایران (یارسیمرغ ، که هردو باهم ، بُن کیهان وجان و انسانند) بوده است و معنای آنرا داشته است که بهرام ، رستاخیزنده و نوسازنده و ازسر زنده سازنده است . بررسی گور ، در داستان بیژن و در داستان اکوان دیو ، در فرصتی دیگر دنبال خواهد شد . مقصود این است که« ژیان» ، پیش ازآنکه درفارسی معنای « خشمناک و درنده » پیدا کند وصفت شیر درنده گردد ، معنای مثبت، داشته اشت، و همان معنای گیان یا جان را داشته است . رد پای آن درترکی هم مانده است . درترکی « جیان » ، به دختری میگویند که درخانه پدربا نامزدخود مصاحبت کرده و آبستن شده بخانه نامزد میآید (کتاب سنگلاخ) . جنین وبچه دررحم که آبستنی باشد ، بیان همان « دوگیان = دوجان=آبستن » درکردی است. اساسا واژه « حیّ » هم که درعربی، معنای « زنده » گرفته است، دراصل همان رحم و فرج زن است(لغت نامه دهخدا) ، چون همانند گور، جایگاه «زندگی یافتن ازنو» است . درکردی هم « زی » ، که ریشه زیستن و همسان همین « جی و ژی و گی » هست ، به معنای « فرج زن، و دریا ورودخانه بزرگ » است . به هرحال ، «جان » ، بیان این تغییر

یافتن و تکون یافتن و حرکت و جهش و گردش و تکان دادن است . بخوبی دیده میشود که **زندگی که « ژی وَندَ ک » باشد ، بیان همین « حرکت و جنبش و جهش و تحول یابی و تغییر دهی » است** .

اکنون ما تجربه ژرفی را که ایرانیان از « مهر به جان ، یا عشق به زندگی » داشتند ، دقیق تر درمی یابیم . **مهر به جان یا زندگی ، مهر به حرکت و جنبش و رقص و گردش و تحول و تغییردر زمان بود** . درجان وزندگی ، اصل حرکت و تحول در زمان، دیده میشد . زندگی کردن ، تغییر یافتن و گردیدن و حرکت کردن در زمان است . انسان ، درست به این تغییر و تحول ، مهر میورزد وارزش مثبت میدهد، و مانند ادیان ابراهیمی و الهیات زرتشتی بنام « زمان گذرا یا زمان فانی » ، آن را منفی و خوارنمیشمارد . این **حرکت و نوشوی و تغییر یابی ، معشوقه اوست ، و به پیشوازآن، میشتابد تا با آن ، عروسی کند** .

انسان به دنیا ، به زندگی در دنیا که معشوقه اش هست ، مهرمیورزد. زندگی کردن با دنیا ، برپاکردن جشن عروسی هرروزه با دنیاست . این را « **شادکامی** » مینامند . انسان از جشن عروسی (شادی) با دنیا ، کام میبرد . طبعا رابطه انسان با معشوقه اش ، با جانانش ، بهترین پیوندها ست . این رابطه او با دنیا ، ناگهان تحول می یابد . انسان ، رابطه « زدارکامگی » با دنیا می یابد . اهریمن ، در الهیات زرتشتی ، زدارکامه است .

با سرودهای زرتشت ، اندیشه « بریدگی» انگیخته شد ، وتصویری دیگر ازجهان و تاریخ و سیاست و دین ، به وجودآمد که جانشین تصویرجهانی شد که همه به هم پیوسته بودند(= همه جانها باهم دریک جان که جانان باشد باهم میآمیختند = دراینصورت ، جاوید بودند . درفرهنگ ایران، چیزی جاوید است که عشق میورزد . با بریده شدن ، گذرا وفانی میشود) ، واین اندیشه بریدگی ، درالهیات زرتشتی ، دراسطوره ها (درُبندادِه ها) گسترده شد . با این اندیشه بود که ، **نخست اهورامزدا از اهریمن ، بریده وگسته میشود** . به عبارت دیگر، « اصل خیر،یا

خوبی» از «اصل شرّ یا بدی » بریدهِ میشود . اهورامزدا ، سرچشمه همه خوبیها ، واهریمن ، سرچشمه همه بدیها میشود . زمان بیکرانه (= جاوید وناگذرا) ، از زمانه کرانمند (گذرا = فانی) جدا میشود . اهورامزدا ، درفرازپایه و در روشنی است، و اهریمن ، درفرودپایه ودرتاریکی است . اینها اضدادی هستند که نمیتوان آنها را به هم پیوست ، و به یکدیگر پُل زد. این دو، بکلی باهم ناآمیختنی هستند . اهوامزدا، اصل آشتی، و اهریمن ، اصل ستیزندگی شمرده میشود . ولی درفرهنگ ایران ، با پیدایش بریدگی و گسستگی بطورکلی، گلاویزی و « جنگ باهمدیگر» و « همزنی » میان آن دو شروع میشود . یکی آغازگر نیست >. هرچند که یکی ، ستیزندگی وتهدید راهم آغازکند ، ولی با این بریدگی هست ، که فقط یک امکان موجود هست ، و آن جنگ است . این ُتهیگی میان اهورامزدا و اهریمن ، همان « بُن بریدگی و گسستگی یا کرانمندی » است . «کرانیدن» ، هنوز درکردی ، به معنای ازهم گسستن است . دراین گسستن است که درالهیات زرتشتی ، یکی ، اصل نیکی و روشنائی و زمان ناگذرا ، و دیگری ، اصل بدی و تاریکی و گذرائی(فنا و تغییریابی) میگردد . بدینسان ، گیتی که جایگاه گذرو تغییر یابیست ، خانه اهریمن میگردد . **با جداشدن این دواصل ، درحقیقت ، « گیتی یا دنیا »، نبردگاهِ دونیرو میگردد** . گیتی (= که همه جانهاست) جایگاه باهم جنگیدن و همآوری میشود . **این بُن بریدگی و گسستگی است که ، درهمه بخشهای گیتی میگسترد** . طبعا انسان، هم ازگیاه و هم از جانور وهم از طبیعت و هم ازخدا، گسسته و بریده میشود . درواقع ، « اصل میان » ، که نیروی سنتزو پیوند دهنده چیزها به همدیگراست ، محو ونابود میشود . ازاین پس ، « میان ، که اصل پیوند دهنده است» ، میان چیزها وبخشهای گوناگون آفرینش (گیاه+ جانور+ مردم) نیست ، بلکه « تهیگی = خلاء» است ، که نمیگذارد باهم ، یکجان شوند . تا اصل میان ، هست ، جشن وصال و عروسی است ، و وقتی تهیگی آمد ، « جشن لذت بردن ازآزردن همدیگر » است . **در**

فرهنگ سیمرغی ، گیتی ، جایگاه جشن عروسی و شادکامی یا جشنگاه بود . در الهیات زرتشتی ، گیتی، نبردگاه و میدان گلاویزی آفریدگان اهورامزدا، با آفریدگان اهریمن میشود .
هرچیزی درگیتی ، یا آفریده اهورامزدا ، یا آفریده اهریمن است . یا دریک چیز، بخشی ، آفریده اهریمن و بخشی دیگر ازآن ، آفریده اهورامزداست . مثلا پوست درخت ، اهریمنی است ، و مغزدرون درخت ،اهورامزدائیست .....! . کاراین آفریدگان ، پیکار وجنگیدن برای خدایانشان هست . هرچیزی درگیتی ، همرزم اهریمن یا همرزم اهورامزداست . تا زمان کرانمند (پاره و بریده) هست ، اینها نیزباید باهم بجنگند . فقط اهورامزدا ، «شادی » را برای کاهش این درد و عذاب ، برای آفریدگانش میآفریند . «شادی » درالهیات زرتشتی ، فقط مرهم مسّکن درد وعذابیست که همرزمان اهورامزدا دراین پیکارهمیشگی میبرند . شادی ، دیگر، شادی عروسی و وصال همیشگی درگیتی نیست . با بریدگی اهورامزدا ازاهریمن ، عذاب ودرد و رنج پیکار، جانشین «جشن وصال» میگردد . **درفرهنگ اصیلِ ایران، درست وارونه الهیات زرتشتی ،اندیشیده میشده است . نیکی و بدی (خیروشر، تاریکی و روشنائی ...) دواصل جدا و بریده ازهم نبودند . دراین فرهنگ اصیل ، یک اصل ، سرچشمه همه نیکیها ، و یک اصل ، سرچشمه همه بدیها و زشتی ها نبود** . انگره مینو ، درفرهنگ سیمرغی ، اهریمن زدارکامه واصل بدیها نبود . بلکه « خوبی وزیبائی » ، پیآیند همآهنگ شدن انگره مینو و سپنتا مینو بود، و بدی وزشتی ، پیآیند ، ناهمآهنگ شدن انگره مینو و سپنتامینو بود . « همآهنگی » ، همان پدیده « اندازه » است ، که همان واژهِ « هم تاچه یا هم تازه » باشد . وقتیکه گردونه آفرینش را دواسب یا دوگاوی (انگره مینو + سپنتامینو) که باهم میدوند و میتازند ، میکشند ، گردونه آفرینش ، پیش میرود ، وباهم خوبی و زیبائی میآفرینند . بدینسان، **خوبی در اندازه بودن (همآهنگی نیروها) ، و بدی دربی اندازگی (ناهم آهنگی نیروها) دیده میشود** . هرگاه ، درانسانی ، نیروها ، ناهم آهنگ میشدند(از

اندازه ، خارج میشد ، یا ازحد میگذشت) کارو اندیشه و گفتارش ، بد میشد ، و هرگاه درانسانی ، نیروها هم آهنگ میشدند ، کردارو اندیشه و گفتارش ، نیک میشد . هنگامی ، پاهای رستم ، آنقدر سنگین نیستند که در زمین فرو رود ، و دارای اندازه اند ، میتواند راه برود (حرکت کند) . ولی وقتی او نیروی بی اندازه پیدا میکند ، بینشش و مهرش و جوانمردیش را گم میکند ، وسهراب را نمیشناسد، و مهر دراو نمیجوشد ، و ناجوانمرد میشود . او در ناهم آهنگیست که بد میکند. **در این فرهنگ ، یک انسان ، بخودی خودش ، بدی نمیکند و به اصطلاح زرتشتی ، اهریمنی نیست** . درفرهنگ ایران ،اهریمن به معنای الهیات زرتشتی ، درجهان ، وجود هم ندارد ، بلکه در این ناهم آهنگ شدن موقتی ، انسان، کاری بد یا کارهائی بد میکند . این اندیشه درفرهنگ ایران ، به کلی ، با اندیشه الهیات زرتشتی ، که به دواصل نیک وبد و آفریدگان اهورامزدا و آفریدگان اهریمن قائل بود ، تفاوت داشت . دراین جهان بینی ، وقتی « این بریدگی و گسستگی میان نیروها » ایجادشد ، زدن و آزردن و پرخاشگری و نبرد آغازمیشود . وربطی به آن ندارد که یکی، اصل خوبیست، و دیگری، اصل بد یست. درواقع **« زدارکامگی » هنگامی آغازمیشود که « نیروی سنتز و آمیزنده میان دو نیرونباشد» و آنها باهم ناهمآهنگ بشوند** . ردپای این اندیشه درست دراسطوره زرتشتیان از نخستین جفت انسانی که مشی و مشیانه باشد ، در بندهش نیز باقی مانده است . مشی ومشیانه (بخش نهم پاره ۱۰۴) « به زمین گودالی بکندند ، آهن را بدان بگداختند ، به سنگ ، آهن را بزدند و ازآن تیغی ساختند، درخت را بدان ببریدند. آن پدشخوار(بشقاب) چوبین را آراستند. ازآن ناسپاسی که کردند ، دیوان سنبه شدند . ایشان (مشی و مشیانه) خود به خود رشک بد فرازببردند ، بسوی یکدیگرفرازرفتند ، هم را زدند ، دریدند و موی روندند ...» جفت نخستین انسانی ، با دستیابی به تیغی ازآهن ، درخت را می برِّند (بریدن) که گناه شمرده میشده است، و دراثر این – نخستین بُرش –هردو ، رشگ پیدا میکنند ، و « بسوی هم فراز

میروند و همدیگر را میزنند و موی همدیگر را ازبُن میکنند » . بُرش درخت ، نماد گسستن زمان است. درخت ، که نماد اصل آمیختگی و پیوند کیهانیست . انسان هم دراین فرهنگ، درختست . خود مشی ومشیانه درآغاز، گیاه و درختند . در بریدگی درخت ، پیکارباهمدیگر ، آغازمیشود . مسئله این نیست که مشی یا مشیانه کدام ، جنگ و دعوا را آغازمیکند . ولی در الهیات زرتشتی ، این اهریمن که اصل بدیست ، شروع به تهدید و تازش و ستیزمیکند ، ولی دم ازآن زده نمیشود که اهورامزدا ، دراثر پیشدانیش ، اهریمن را میفریبد وبه او خدعه میزند ، و آنرا پای بند پیمانی میسازد ، که نتیجه اش ، نابودی اهریمن است ، واین برضد اصل راستی است که گوهر فرهنگ ایرانست .

به هرصورت ،«اهریمن» ، در الهیات زرتشتی ، اصل زدن ، و کام بردن از زدن است . ازترسانیدن و کُشتن وشکنجه دادن و تولید درد کردن، لذت میبرد، و جشن میگیرد . البته چنانچه بطور گسترده دیده خواهد شد ، زدن ، هم معنای « همآغوشی و همخوابگی » را دارد(برهان قاطع) ، و هم معنای « آزردن » را ، و هم معنای « نی زدن = نی نوازی ، ونواختن آلات موسیقی » را که خودش پیوند مستقیم با عشق ورزی دارد . چنانچه بطورگسترده بررسی خواهدشد، **تغییر رابطه انسان با دنیا ، همزمان با تغییر رابطه مرد با زن ، و پیآیند همین تغییر رابطه مرد با زن بود** . همانسان که همآغوشی و نزدیکی ، جشن بود ، زدن و آزردن هم ، جشن شد . به همین علت، واژه « زدارکامه » ، دربرگیرنده این هردو معنی است .اهریمن نه تنها «اصل آزارنده » درگیتی است ، بلکه اصل « آمیختن با گیتی » نیزهست ، و حرص و ولع فراوان در آمیختن (= شهوت) با همه بخشهای دنیا دارد . اهریمن در آزردن و زدن و تولید دردکردن و شکنجه دادن ، همان لذت را میبرد که از« عشق ورزی با دنیا » میبرد ، ودرواقع او در تولید درد و عذاب ، جشن برپا میکند . اینست که فرهنگ ایران که استوار بر« قداست جان = مهرورزی به زندگی » پیش از زرتشت بود ، دشمن را کسی یا قومی یا ملتی و

حکومتی و قدرتی میشمرد که « میخواهد بیازارد ، و از آزردن ، کام میبرد، و در غلبه گری ، جشن شادی برپا میکند » . در فرهنگ ایران ، قدرت ، نماد چنین گونه آزاری بود. قدرتطلب ، کسیست که ایجاد درد و عذاب میکند، و مردمان را میترساند ، چون از سختدلی وقساوت، کام می برد . کسی که از تولید درد و زدن و آزردن دیگران ، لذت میبرد ، اورا «زدارکامه» مینامند. درایران ، این ، صفت « قدرتخواهی بطورکلی » بود . آنکه قدرت میخواهد ، از تجاوز و پرخاش و تاخت و تاز(دُروَند ، کسیست که میتازد ، اهریمن نیز همیشه به گیتی ، میتازد ، نام تازیان (=اعراب) هم درهمین راستا، معنا میدهد ، درواقع دروند که به معنای – تازنده شوم است - درگاتا نیز به معنای کسیست که به زندگی وجان ، گزند وارد میآورد، و قداست جان را نادیده میگیرد) واز یغماگری ، کام میبرد . **بسیاری ازالاهان (مانند یهوه و الله) حق مسلم خود میدانستند که از « ایجاد درد و عذاب و رُعب و وحشت » برای ملت ها(جانها = گیتی) ، لذت ببرند** . حتا چنین کاری را **جشن شادی خود** میدانستند . با پیدایش این الاهان ، جشن عروسی با دنیا (گیتی = جانان) تبدیل به جشن شکنجه گری و عذاب دهی جانها (گیتی = دنیا) میشود . کامبری از قساوت ، جانشین کامبری از وصال با دنیا (جانها) میشود . این جزو خصیصه یهوه و الله و حتا پدرآسمانی است . البته آنها این گونه کام بری از سختدلی خود را درالهیات خود ،« توجیه » میکردند و نام آن را « حکمت الهی » میگذاشتند . خشم وخشونت و جنگ وپرخاشگری و آزار را در خدمت الاه خود ، مقدس میسازند . آنها به غایت « بهترساختن مردمان» حق خود میدانستند که مردمان را عذاب بدهند و تهدید کنند ، و زیر فشار تنگی و قحطی و بلاهای آسمانی قراربدهند . بلاهائی که یهوه برای مصریان میفرستد ، یا درطوفان نوح برای بشریت میفرستد ، همه جشن های یهوه و یهودیان وجشنهای الله است . البته « بهترساختن مردمان » ، به معنائی بود که این الاهان ، از « خوبی و بهتری » داشتند . تاریخ ، تاریخ فروفرستادن عذابها و بلاها برای

بهترسازی بشریت است. این الاهان ، پادشاهان خونخوار و اقوام وحشی و یغماگر و مستبدان و جباران بیرحم را، برای ملت ها روانه میکنند ، تا از طغیان آنها ازاوامر خود ، انتقام بگیرند . تورات، مملو ازاین کیفرگیریهای یهوه ازخود ِ ملت اسرائیل است . این الاهان، گوهری « بریده از مخلوقات ودنیا » دارند . همین « بریدگی» ، مابقی امور را معین میسازد . چون وصل بودن به خدا، چنین راهی را بکلی می بندد . چنانکه مولوی میگوید :

وصل کنی درخت را، حالت او بدل شود
چون نشود مها بدل ، جان و دل از وصال تو ؟

دراین بریدگیست که الاهان ودنیا ، دوگوهر متفاوت می یابند .الاه (یهوه ، الله) ، ناگذرا ، یا بسخنی دیگر،ناگشتنی= تحول ناپذیراست، و چون تحول و تغییر نمی پذیرد، جاوید است ، ولی دنیا و انسان، گذراو تحول پذیرند . طبعا تمایل انسان به گناه و خطا ولغزش و هوی وسستی ، پیآیند همین گذرا یا فانی بودنشان هست . درواقع ، پیدایش دنیا و انسان ، پیآیند هبوط (به فرود افتادن) ازبخش فرازپایه خدائی ، به بخش بریده شده است ، که دنیا باشد . درفراز پایه (آسمان ، جایگاه اهورامزدا ، عرش اعلی...)، جشن و سعادت و شادی است ، و هبوط ، که نتیجه عدم اطاعت (گوش به سخنان الاه ندادن) است ، یک تبعید است . **انسان ، از جشنگاه ، به دنیا، که زندان مجرمان است ، فرو انداخته میشود** . دنیا که « گذرا» است ، جایگاه « تغییر پذیری » است . حالت و اندیشه و خواست و خرد انسان در دنیا ، همیشه درحال تغییر است ، پس امکان تخطی و گناه و نیافتن راه راست و خارج شدن از راه راست (گشتن از امر الاه= راه راست) هرلحظه ای هست .« گناه یکباره در باغ عدن یا جنت » ، مسئله « یکباره گی اش » نیست که دراسلام و یهودیت ، ازآن ، توبه میکند . این یکبارگی نیست که درتوبه ، مسئله نافرمانی، پایان بپذیرد . بلکه این اندیشه « بُن بودن سرکشی و دیگر خواهی و دیگر اندیشی انسان » است . انسان درجشن وجشنگاه و اوج شادی

، همیشه به اندیشهِ طغیان میافتد . این بیان بُن و فطرت است . ازاینگذشته ، گوش ندادن به امر الاه ، یک گناه خشک و خالی اخلاقی نیست ، بلکه « برترین جرم و جنایت » است . این الاهان ، ازچنین جرمی نمیگذرند ، و این جرم ، ایجاب میکند که مجرم ، زندانی بشود . ولو آنکه آدم هم ازکرده خود، پشیمان شود ، ولی برای تاءمین اجرای مداوم ُحکم، و استوارساختن قدرت الله ، باید « سرکش در برابرقدرت او » را به زندان انداخت . **زندگی در دنیا ، انداختن انسان ، به زندان است** . دنیا ، به معنای تشبیهی و تمثیلی ، بلکه به معنای واقعی ، زندانی هست که مجرم ، باید درآن تا پایان عمر، شکنجه بشود و عذاب ببیند . به دنیا آمدن ، به زندان انداخته شدن است . این الاهان و نمایندگانشان و خلفایشان و امامانشان ، این وظیفه و تکلیف را دارند که ، زندانیان را در زندان دنیا ، محافظت کنند و نگهبان زندان دنیا باشند ، و مجرمان را طبق « اندازه جرمشان » ، کیفر بدهند . دنیا، جائیست که متهمان و محکومان و طاغیان و جنایتکاران را درآن توقیف میکنند ، و به بند میکشند ، و آنها را همیشه «زیر نظر» دارند، تا دراثرِ « توبه کاری مداوم » ، و رسیدن به حالت تسلیم شدگی محض ، امکان بازگشت به جشن و سعادت الهی را پیدا کنند . اسپانیائی ها به « زندان » ، « توبه گاه » میگویند . درست است که دراسلام ویهودیت ، آدم ، یکبار، توبه میکند ، ولی برغم آن توبه ، به بهشت برنمیگردد . مسئله بنیادی ، دوام این توبه در زندان – درتوبه گاه دنیا – درسراسر زندگی در زمان گذرا است .

میل درچشم امل کش تا نبیند درجهان
کزجهان تاریکتر زندان سرائی برنخاست – خاقانی
حصار چرخ ، خود زندان سرائیست
کمر دربسته گردش ، اژدهائیست نظامی

یهوه و پدرآسمانی و الله و... زندانبانان دنیا ، یا بقول نظامی، همان اژدهائی هستند که دور این زندان، کمربسته است . شریعتشان ، مقررات جزائی و عذاب دهی وشکنجه گری دراین زندان است .

دردسر اینست که موءمنان به این ادیان ، درچشم خود خاک میافشانند ، تا واقعیت را در این ادیان نبینند .

بدست خویش ، تو درچشم ، میفشانی خاک
نه آنکه صورت نونو ، عیان نمیآید

جنبش سکولاریته ، مسئله برگشتن از این مفهوم « دنیا» ، وبرگشتن از این مفهوم ِ« خدا و حکومت ، به کردار زندانبان » ، و برگشتتن ازمفهوم « قانون ، به کردارجزاء وکیفر زندانیان» ، و برگشتن ازمفهوم « دشمن و دشمنی ، وجنگ به کردار ِ جهاد » است. این مفهوم دنیاست که عذاب دادن و عقوبت کردن و تعزیر وتولید درد و آزار ، نه تنها وظیفه الله درقرآن میشود ، بلکه ازآنها کام میگیرد ، وبا آنها ، دردنیا ، جشن برپا میکند . به قول حضرت علی ، الدنیا بالبلاء محفوفة ، و «عذاب » ، اساسا دراسلا م ، کنایه از دنیاست . **دنیا ، تجسم یا « پیکریابی عذاب» است** . در قرآن ، قریب سیصد و پنجاه بار دم از عذاب زده میشود، که سیاست کردن وعقوبت و تنبیه و زدن تازیانه و شکنجه دادن و تهدید به سوزاندن با آتش جهنم و شکنجه دادن درجهنم است . این بیم دادنها ، بخودی خود ، به مراتب بدترازخود شکنجه است . بقول سنائی

مثل است این که در عذاب کده حد زده ، به بود که« بیم زده»

الله برای حقانیت دادن به این لذّت بری خود از آزردن ، میگوید که درد و عذاب ، کیفر ایمان نیاوردنست ، کیفرگناه است . ایمان نیاوردن به اسلام ، خود ، گناه وجرم و جنایت است . برای حقانیت دادن به لذت بردن از عذاب دهی ، اندیشه « انتقام گیری جاوید از ایمان نیاوردن » را میآورد . الله ، نیاز به لذت بردن از سختدلی دارد . الله درقرآن ، سختدلی را ، الهی و روحانی میسازد . بدینسان عذاب دادن و سربریدن و رجم و سوزندان ، جزو ِ جشن های اسلامی میگردند . جشنی را که یک آخوند در فتوای یک قتل ، یا اجرای آن فتوا دارد، نیاز او از کامبریست . کیفر دادن و شکنجه دادن به یک مجرم ، به یک کافر، جشن کام بری قدرت الله میگردد . **همه مردم ، فراخوانده میشوند تا دراین**

جشن عذاب دهی یک مجرم و گناهکار، شرکت کنند . و ایرانیان از خدای خود سیمرغ ، شرم نمیکنند ، و درچنین جشن هائی ، شرکت میکنند . این برای ایرانی ، شرم آوراست . دیدن عذاب و شکنجه دهی ، برترین شادی الله است . ابتکار الله ، در شیوه های عذاب دادن ، قدرت خلاقه اورا درجشن سازی نمایان میسازد . مسخره درآوردن عذاب آور، با سربازان ایرانی ، بزرگترین جشن مسلمانان درجنگ قادسیه بوده است . درجنگ قادسیه ، با خدعه ای که از پیش فراهم شده بود ، دیلمیان که از دلیرترین سربازان ایران بوده اند و سران پادگانهای قشون ایران ، بی آنکه به اسلام گرویده باشند ، روز دوم ، ناگهان به اعراب می پیوندند (جلدپنجم طبری ، ص ۱۷۴۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده) و قشونی که افسرانش به دشمن پیوسته اند ، به کلی ازهم میپاشد . درچنین وضعیتی ، اعراب شروع به بازیهای قساوتمندانه با سربازان ایرانی میکنند ، که ازآن لذت بیحد میبرند (این را میگویند جهاد واسلام !) .

درصفحه ۱۷۴۴همان کتاب میآید که « شقیق گوید : من به یکی از چابکسواران پارسی اشاره کردم که با سلاح کامل سوی من آمد و گردنش بزدم و برگش را بگرفتم .... کار بدانجا رسید که یکی از مسلمانان ! یکیشان را پیش میخواند که میآمد وجلو روی او میایستاد که گردنش را میزد و چنان میشد که وی را با سلاح خودش میکشت و چنان میشد که دومرد بودند و میگفت یکی رفیقش را بکشد **و این بسیار بود** » . این سختدلیها را محض شادی وجشن میکردند. لذت بردن ازقساوت درشکنجه ، جشن اسلامیست .

الله ، دنیا را به نام « زندان» خود، ساخته است ، و دنیا را جائی میداند که به بهترین شکل، باید قدرتش دراین زندان ، اجرا گردد . اینها تشبیهات نیست . معنای این اندیشه آنست که اسلام ، موظفست که زندگی انسان در دنیا را همیشه ، زندگی یک مجرم در زندان بسازد، تا رستگاریش در آخرت ، میسر گردد . این اندیشه ، گوهر حکومت و سیاست را در جهان اسلامی معین

میسازد . این اندیشه « زندان سازی از زندگانی مردمان در دنیا » ، جانشین فرهنگ ایران میشود ، که خویشکاری خدا و حکومت و جهان آرائی را « جشن سازی و شاد شدن ازشادی مردمان » میدانست. الله در ایجاد عذاب در زندان دنیا ، میتواند ، الله بماند . سیمرغ ، در شاد ساختن دنیا و مردمان ، میتواند سیمرغ بماند . عطار، داستانی میآورد که این ویژگی الله و حکومت اسلامی را بخوبی آشکارمیسازد . زندان بودن دنیا ، تنها به معنای « تنگ » بودن زندان نیست. بلکه به معنای آنست که جای اجرا و تنفیذ اوامر الله ، در بهترین شکلش هست . الله ، جامعه و ملت و امت را به کردار زندان ، به زندانبانانش که حکومت اسلامی (خلیفه ، امام ، ولی یا ظل الله اش) باشند میسپارد ، تا طبق شریعت که مقررات کیفردادن و عذاب دادن و شکنجه کردن و تازیانه زدن و... در زندان دنیاست ، عمل کنند . این اندیشه که « جامعه انسانی دردنیا به کردار زندان » باشد ، دراین حکایتی که عطار در منطق الطیر آورده است ، بسیار چشمگیر و گیرا ، جزء به جزء این سائقه کامبری الله را ازعذاب دهی میتوان بازشناخت :

خسروی میشد به شهرخویش باز خلق، شهرآرائیی کردند ساز
هرکسی ،چیزی که زان خویش داشت
بهرآرایش ، همه درپیش داشت
« اهل زندان » را نبود ازجزء و ُکل
هیچ چیزدگر، از بند و ُغل
هم سر چندی ، بریده داشتند
هم جگرهای دریده داشتند
دست و پائی چند نیز، انداختند
زین همه ، آرایشی برساختند
چون به شهرخود ، درآمد شهریار
دید شهر از زیب و زینت ، پرنگار
چون رسید آنجا که زندان بود ، شاه
شد زاسب خود پیاده زود ، شاه
اهل زندان را برخود بار داد

وعده کرد و ، سیم و زر بسیار داد
همنشینی بود شه را ، راز جوی
گفت شاها ، سرّ این ، با من بگوی
صد هزارآرایش افزون دیده ای
شهر در دیبا و اِکسون دیده ای
گوهروزر بر زمین میریختند
مُشک و عنبر از هوا می بیختند
آن همه دیدی و ، کردی احتراز
ننگرستی سوی چیزی ، هیچ باز
بر درزندان ، چرا بودت قرار
تا سر ببریده بینی ، اینت کار!
نیست اینجا ، هیچ چیزی دلگشای
جزسر ببریده و جز دست و پای
خونــیـانـند اینهمه ، ببریده دست
دربرایشان چرا باید نشست
شاه گفت : آرایش آن دیگران
هست چون بازیچه بازی گران (لهو ولعب)
هرکسی در شیوه و درشاءن خویش
عرضه میکردند خویش و ، آنِ خویش
جمله آن قوم ، تاوان کرده اند
کارم اینجا ، اهل زندان کرده اند
گرنگردی امر من اینجا گذر
کی جدا بودی سرازتن ، تن زسر
حکم خود اینجا روان تر یافتم
لاجرم اینجا ، عنان برتافتم
آن همه درناز ، خود ، گم بوده اند
درغرور خود ، فرو آسوده اند
اهل زندانند ، سرگردان شده
زیرحکم و قهر من ، حیران شده
گاه دست و ، گاه ، سر درباخته

گاه هشک و گاه تر در باخته
منتظر بنشسته ای ، نی کار و بار
تا روند ازچاه زندان ، سوی دار
لاجرم ، گلش شد این زندان مرا
گه ، من ایشان را و ، گه ، ایشان مرا

تبدیل جامعه وملت به زندان ، و تبدیل حکومت به زندانبان در دنیا ، گلشن وبهشت و جشنگاه برای الله و برای امام و ولی و خلیفه است، چون جامعه ای که دردنیا زندان شده است ، جائیست که احکام الله درست اجراء میشود . الله و خلفا و اولیایش، دراین زندان کردن دنیاست ، که گلش و جنت خود را می یابند .
« قدرت اسلام » ، درهرشکلی که حکومت اسلامی به خود بگیرد ، برپایه این « زدارکامگی » بناشده است ، که از آزردن و زدن و قهر ورزیدن، با توجیهاتی که ازحکمت الهی میآورد ، کام میبرد. مردم ایران چنین الاهانی را ، « ضحاک » مینامیدند . « اژی دهاک » که ضخاک باشد ، به معنای « دهان و کام اوبارنده و فروبلعنده » است . او ازفروبلعیدن جانها ، کام میبرد . او از آزردن جانها و خوردن مغزهای جوان ، یا نابود کردن خردها ، کام میبرد . سراسر اندیشه جهنم ، و زندان دنیا ، بر پایه این سائقه لذت بری ازتولید درد برای جانها ، برپایه جشن برپا کردن ازخون آشامی برای الله بناشده است . **دنیا ، نخستین بخش جهنم است** . سکولاریته ، تبدیل این دنیا ، که جایگاه کامبری ازخون آشامی و جان آزاری الله است ، به گیتی میباشد ، که مجموعه جانها، و جشنگاهی ، برای شادکامی جانها عشق ورزی به جانان (= سیمرغ = گیتی) است. سکولاریته ، تبدیل « زندان دنیا » ، به « جشنگاه جانهای انسانی بدون هرگونه تبعیضی » است .

این بررسیها و اندیشه ها در نوروز امسال به شکل کتابی بنام
« سکولاریته درفرهنگ ایران
یا
جشن عروسی انسان با گیتی » چاپ و منتشرخواهد شد .